

درین زمان بوجای نس و جان خود میگرد

p. Cal.
244



در مطبع فیضی با تمام اجزای طبع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاسش سپید و نیایش را باید منصفی باشد و که نقض عهد و از او صافی که خاکی صدف اما الفتن عید
القدس بعد از آنکه شمرده از تیر مستقر و از تیر دگر کرده در زمره قس علیه السلام سمعنا ان الله علی الذین یدلون
داخل گردانیده و سپاسش را از او عادی را نیز بید که ایضاً میوایش از زبان تین ایقان حجت
سید علیان ساخته بخطوط لازم آید وانی بدایه و فوا بالعهدان العبدان سئلوا و فاکتد کان عید در
عادت پزوه و دلک خیر و احسن تا و یاد آورده بیکامل محبت جلیله و بتامل مکرمت خیریه شامل فرموده نظم
تنها مآزن و او را در آنکه از امرین کرد عالم نایز بی حاکم و منصف بیدیل بد که بست اعلیٰ کثیر و وسیل
دلی مآزن انضام کرد و بدو ایمان فروز مبدم بد بتار یکسے فوق اهل اتفاق بد بغضبش که قضا بالافاق
و نقود در و نامحد و دشار بر صدر نشین بسایز و فاب قوسین حاکم خاققین از رد که بیان شکستگان را خشنود
بجو که بر بیان بی اطلالشان از دها نخی فوج انسان صاحب این اقل باطل است کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله
الرابع من فی کمالی قضا خاصا و کانت فی حله من کانت فی حله من اتفاق یعنی ما و الا و خان ادا
بیکه نوس بر سر است صد ضیاع چه هر چندش نموده جلای ز نور رخ ماه او در جهان بدشت بهیست بهیست
و عرض بدینیه بر آن احبابی که صغر و کبری عالم بود و خاص امکافی را بسع جزئی و کل خود
از جدال و فساد باز داشته باطل از غی حید کرده استیاری بخشیده طرم خستاد و استامیان مومنان و قافار
و طرز خالصت و عناد میان صفای گفتار انداخته بنیاد اتفاق را منبرم ساخته و اساس ملوک است حکام
دادند شهر را بجا و برانی می نمایند بهر از آن تحت زو او و صحت چون قعد و معالج حکما و مدارج معلمان
اینان محو می ساختن آنات شهر و احوام من اللیاء و الا لایام علی الود و من اهل الخیاره تیر و حیر

از خطبه حضرت شهباز علیه السلام در بیان فتنه از گلوپی درین بیدای ناپیدالگوادی پروا و تامل و امانه
عناکی مستبد عای لاندی سرود اما بعد بنج ضعیف سرایضاعت طیف میگوید کمال الدین حسین
رضی عن شرو الکوین که درین خبر و زمان که نوشتم فرست از یاد خود دینی گل شده و روشنی چراغ
کیاست از صحرای نادانی خاموش گشته و آتش حبل معنا و اشتغال یافته بعضی از معاصران و تالیفها
خود آیات قرآنی و احادیث نبویه و روایات فقهیه را تحریفها بکار برده و در حق اکابر مثل ملا علی قاری
و قاضی سنا الله پانی پی و دیدار سند شریف مولوی محمد اعظم و مولوی غلام محی بهار
و ملا عماد الدین لکنی و قاضی القضاة ابو طاهر محمد الدین محمد فیروز آبادی و جمعی دیگر
و جوهر صاحب صحاح و محمد علی الدین حسن کفر صاحب کتابها و مستحق مکتوب و صدر الدین شهباز
زبان طعن و دراز کرده و سنان تشنیعات را زشت بنمایانند و بعضی از متعصبین انقرا
و بهتانها بران صاحبانی پایگاه بستند و منسوب ساختند و بعضی سائل عبارت و اشعار را از
جای جابجا بر آورده و مخول غرض خود مینمایند و بی ادبیهای فراوان و کتایبهای سبک را در حق
اساتذ خود بکار آورده و صورتها و مجالس مناظره را معلوم از خیانتها نشانه میزنند و در جواب اکثر
استفتایا با خطیای سرخ و واقع شده و تفریق جماعت مسلمانان و غلبه مبنودان کجاست و تخطشان
بطور رسید و راه مصالحه میبویند و باز قدم بمجادله سپردن و عهد کردن و در نقض عهد
کوشیدن از فطریات ایشان است و تفصیل این اجمال ازین رساله مطبوعه بود ای شریع و اولیاد
برای اخلاق حق و ابطال باطل انتقام از طرف اکابر و شرف الیهما بالبنان چند انکس
و اکثر خطایا از بعضی سائل شان انقطاع کرده پیشکش خدمت منتهی و شکر و سپاس
فرست شعار منیم و این رساله را بعد از این برای الی سائر الافانک و الخطایا و غیره
و بیک مقدمه و شش هدایت و یک خاتمه که مجموع آن عشره کامله است اتمم کرده و امیدم
و هو حبی و نعم الوکیل و هو العین و الکملی الی الدلیل و هو باستانه قیمن
پوشیدن میاد که بهتیهها و غلبهها که از بعضی رسائل محققه شان انقطاع کرده شد
از ان اسباب و حضرت بلکه بطریق مثنی نمونه از این دراری و نظیر الایدک کله لایتر کله
بسک تخر بر آورده شده اگر استیجاب آنها من حیث لا یستدینه غنی مراد میسر می شود

مجلسه کینه در آن سبک گردید و نیز تفرض بعضی اغلاط مانند تغییر حرکات و سکنات و قطع کلمه و حرف و تقطع
 کلمه و تبدل حرف بحرف و تحریر و انقیاد رسم خط ابتدا در اول وقت دم و تاخر بعضی حویشم از
 محل خود و مانند آن که بهنگام طبع میشود و کیفیت آن نزد کار برداران مطلع بهوید است که پیش
 محصلین مدوح نیست بل اشتغال با آنها لایق محض می آید و لکن چون اکثر از فهمیدن دلیل در رساله
 مترجم تحفه الاحباب فی توفیق الاعجاز مذکور شدند لا محاله چاره نذیده درین رساله نیز بایستی تقاضای
 راستی بر زوده اتباع شامل کرده شد هر چند که طبع انتشار جمیع این پریشان خاطر از ارسالی زمانه بجا
 در بر قلمانی دور و دراز و گوی در انعقاد و نگین و رنگ غنچه در انقباض بود و دل آشفته که منزل محبت
 حاصل نمیشد که دست تو قلم را از زلفان لاطاف و تربات باطل رنج و آلوده کنم و ملک بزبان
 سخنانشان صدق بگوید که کلمات یعنی کلمات سخنانشان پیوده آشناسازم لکن بموجب مصرع دل و
 مصرع کلمه انداز را با دامن سبک است با کسان عهد شکن منحصصت شعاران فاشمن که
 خدایت رو بهی و بیایگی در ذات آنها تعبیه شده کسان کسان برین آور و نذر کتاب توان
 مانند و طاقت از حال این افعال طاق گشت و در وفاستقیم و بر عهد سلیم نمانند و بمقتضا
 طبع شریف غمناک آور و غمناکی سخن لوفا بود و و انوس الایفا ماندن کار راستان را
 گردار و شعاع صادقان و خوشی آثار است چنانچه شاعری گفته شعر منی باشد مخالف قول و فعل راستان
 با هم که گفتار قلم باشد زرقا قلم پدید چشمن ناراستان بواجب را کجا این رتبه حاصل میشود
 شود و اما این طیف هم خطاهای فاشنه مجادلی از جایجا انتخاب نموده و در تحریر آورده شد
 که در این خط و خود داری را داخل نداده حقیقت حکما بحق را از باطل حکما بی
 که کفر و کفر بر چرخ دور اوراق ثبت نموده بر این شناسان حقیقت بین و اصل
 که در این کتب که در باریکی و باریکی انظار و محاسن چشم دل درین اندیشه شیده مباح
 که خلاصه مطالب و زبده آرای این اتمر العباد و صغر الافراد است که سابق ازین باب مولوی می
 سعد الله سلمه الله تعالی از جناب خاتم قلم الاختتام مولی الانام میشود ای اما به خط نقطه دار و
 شیرازه نیک کتاب راست عمده که در این خط است ایشان را به خط المعنیان طبعی است که در کتاب
 در باریکی طبعی است که طافت سیاح بیدار سلاست و لیاقت قبله قبله پرستان کعبه ارباب طاعت

چون ظاهرست که از انقسام سبوا انقسام الایم می آید و لود و بانیس بر عظمی از قسم حلول سبوا باشد نه طریقه
و تحقیق آنست که در آن صورت اصلا حلول بحسب اصطلاح نیست بلکه موافق لغت حلول است تقییم حلول
بوسی سربانی و طریقی باعتبار اصطلاح است نه باعتبار لغت فی شرح المواقف لما لیس علی فی الکوثر
اصطلاحا و ان کان حالا فیه اغتیه انتهی علاوه آنکه معنی حلول اسجغت ذکر کردن و تقییم آن می باشد
نمودن از خصائص محشی است و در صفحه ۱۰۵ و ۱۰۶ استر عورت مرد را از انقباض و تریز را نو و مجین کثیر را
باز یا دت شکم و پشت استهی محشی که ناواقف محض است بقولش باز یا دت شکم و پشت حاشیه
نیز میگوید که از اینها در حاشیه بدین عبارت پر از لطافت رقم کرده و پیشانی نیز که فی الدار الخیار است
صالحی که از این است که چه عبارت در اصل خلقت محشی و معیت کشته که پیشانی کثیر را نیز از اجزاء اعضای است
آنها در نماز است و کلامی که در حاشیه مذکور است که در توضیح این کلام آنکه در درختا سطر است و با وجود
منعوره من الامه و لوضعی او و تریقه او مکاتبه او ام و لدرم ظاهر با و طبعها و اما جنبها فتعج لها است
و طحاوی در حاشیه آن تصریح کرده قوله فتعج لها ای مایلی البطن تبع له و مایلی الظهر تبع له انتهی طحاوی
در حاشیه الاخبار حاشیه در مختار ذکر کرده قوله و اما جنبها مجرور فی المنس فنجعل الشرج با دخال الامر فوعا
علی انة مندرج هو مفرد و الاشی کما فی بعض النسخ و الا فتعال الشرج و اما جنبها با انتهی از اینجا مکه ففیات
محشی با سبب سید صم بر دل و شند لان چون ضیاره مجرور فی تافت که لفظ جنبها را جنبها خواند و پهلوی
را به پیشانی ترجمه کرده استنادش بد مختار کرد ای کاش اگر جوابان نمیکرد و از او را رستیان محفوظ
میانند و چنانکه در حالت سکر میان پهلوی و پیشانی امتیازی نگردیده بجای پهلوی پیشانی گذاشتند و از سبب
خاطر رسیدن سبب و طبع محشی محشی دوم افترا و داری وی بر ساقین من نهیده الله فلا مضل و من
بشمالی فلها ذی لود در صفحه ۱۰۵ و ۱۰۶ استر عورت مرد را از انقباض و تریز را نو و مجین کثیر را
ساخته ای طهارت و وضع وجود و قدم و طهارت موضع دست و از او بر قول اصح شرط نیست لکن در
انتهی بر نصف مزاجان که در راز اعشاب اند و چاشنی خوراقتها هویدا که در درختا مذکور است مکانای صم
قدمیا و احد ثمان رفع الاخری موضع سجوده اتفاقا فی الاصح لا ضمیده و کتب علی الطاهر انتهی محشی در آن
ترجمه قطع نظر از ترجمه بعضی عبارتها طریقه تحلیلی بکار برده توضیح آنکه لفظ اتفاقا فی الاصح را

از صدر عبارت در ترجمه ساقط کرده و لفظ بر قول اصح در اخیر عبارت بجای ترجمه علی الظاهر ذکر
 نمود درین صورت ترجمه مختصره با مضمون در مختار مطابق نمی شود و چه طلب عبارت اخیرش آنست
 که طهارت هر دو دست و هر دو زانو و موافق ظاهر روایت شرط نیست و ازین لازم نمی آید که آن
 قول اصح نیز باشد بلکه طحاوی تریف وی نقل کرده حیث قال قوله علی الظاهر ای ظاهر الروایه و اختار
 ابوالکلیث الفضا و بعد طهاره موضعها و صحیح فی العیون و علیه اطلاق المبتون و فی باب السعوط کل
 عضو یوجب وضوءه و لو بدیهه بشرط طهاره محله است پس نسبت اصحیت سو و در مختار
 از قبیل مغزیات ایشان است فانهم و لا تقص و در صفحه ۱۹ و سطر ۱۴ و در حدود نهاد
 پیشانی یعنی فرض است انتہی محشیه بران عبارت حاشیه نوشته این قول از مختار
 و نزد صاحبین نهادن پیشانی تنها فرض است و فتوی بر قول ایشان است که کذا فی العالمیه
 بلکه رجوع امام بقول صاحبین ثابت شده کذا فی الدر المختار است باید دانست که عبارت مختار
 چنان است و منها السجود بجهته و قدیمه و وضع اصبع واحده منها شرط است نه مخفیست که آن
 عبارت ذکر رجوع امام اعظم بحواله بقول صاحبین اصلا مذکور نیست ان هذا الاخلال آنکه ذکر رجوع
 در حواشی در مختار و دیگر کتب فقه البیضاء مذکور است فاعلم فلک و در صفحه ۱۸ و سطر ۱۸
 از موس سر انتہی محشیه بران حاشیه تطبیق نموده و در اخیرش این عبارت است بحسبیکه نویسنده
 بر پیشانی برآمده باشد و از افرع گویند انتہی باید دانست که فرع بالغتعموی تمام و افرع بالغتعموی
 موسی که کذا فی القنبح و غیره من کتب المفسر از بغلغت وانی محشیه همویداشده که در فرع و افرع فرق نموده
 و معنی افرع بجای فرع نوشت و در صفحه ۵۶ و سطر ۴ و من خود جزای روز چهارم است انتہی مختار
 حواشی بران عبارت حاشیه تحریر کرده لفظ حدیث این است الا الصوم فانه یابا و الا انما
 به و ترجمه انا اجزی بران است که من جزای آن میدهم و این ظاهر است پس آنچه مصنف علام
 در ترجمه اش میفهمد باید من خود جزای روز چهارم معلوم نیست که ترجمه کدام لفظ حدیث است
 انتہی پوشیده میباشد که حضرت مصنف قدس سره القنبح اجزی بفتح همزه صیغه معروفه که مختار این
 حجر است اختیار نموده بل بضم همزه صیغه مجهول که در عین اسلام و جامع اشتی و دیگر کتب مذکور است
 اختیار نموده و عبارت عین اسلام من حشیش نفسیة مولانا فی الدین محب شرع و حضرت قدس

المحقق علوم الدین ابوالمجد شیخ عبدالحق دبلوی طالب شرافه نقل سے شوق چشم انصاف کشاد و
معائنہ کند و روح امن است و ترجمین از ابوہریرہ کہ کہ او تعالیٰ میفرماید الصوم لی روزه برای من است
و اما اجزی بہ و من ہذا سیدیم بروہم میخواستیم و چندان کہ میخواہم از حد حصرو احصاستجاوہ و مریت
انا اجزی بہ بصیغہ مجہول و صفت بلاخطہ بمن نفس معنی او چنین بیان نمود ای جزاؤہ لغائی و
معرفتی یعنی جزای روزه و ہذا رشتہ در آخرت و شناخت من در دنیا و احتمال دارد کہ
برود جزا حاصل بود انتہی و ملا علی قاری در شرح عین العلم افادہ فرمودہ انا اجزی بہ بصیغہ
الفاعل و قبل المفعول انتہی پس صحت قولی صنفی کہ من خود جزای روزه بہتم بخوبی بر ذہن سلیم
الایض سند و علی نقض بر علمای ربانی واضح و طعن محشی بہاء استوار گشت ہدایت دوم در ذکر
افانک و خطایا می نویسد ترجمہ فقہ اکبر بدانکہ در صفحہ ۲ و سطر ۶ بوجہ ان یقول انت با ترجمہ
در ترجمہ ہاشم می نویسد واجب ہی ہر مسلمان بر کہی صدق ہی یقین الایمان الی انتہی ان
فی ذلک لآیۃ لا ولی النبی شیم غور باید دید کہ ازین ترجمہ کفار خارج میشوند و مجاہدین صبیان مسلمان داخل
و حالانکہ کفار نیز ہمہ کلف بایمان ہستند بخلاف مجاہدین صبیان و شاید کہ مترجم سبب است ہنودان
ہمان عقیدہ داشتہ باشد و صواب در ترجمہ آن است کہ فرض ہی ہر کلف پر کہ کہیم
ملا علی قاری رح در شرح فقہ اکبر سیرہ را نیز بوجہ ای یفرض فرضاً عنیناً بعداً یحصل
علماً یقیناً ان یقول ای الکلف لسانہ المطابق لما فی جنبانہ انتہی و در صفحہ ۲ و سطر ۶
والفقرہ صفحہ فی الازل ترجمہ ملقب بلا متعجب ازنا بعد شش انفقہ عبارت ساقط کردہ و راہ ترا
نمودہ و سکناً بکلامہ و الکلام صفحہ فی الازل و عبارت مذکورہ در شرح ملا علی قاری و دیگر مفسرین
فقہ اکبر در صحت و در صفحہ ۱۰ و سطر ۵ و الایمانہ اذ وقع فی عمل من الاحمال فای بطلان جرہ بدانکہ
لفظ ما ذل از ترغیبات مترجم بہست و صواب اذ است و در صفحہ ۲ و سطر ۶ فاذا امن ذلک مترجم بہ
لفظ بعد ازین عبارت ساقط کردہ فی شرح الفقہ اکبر لملا علی قاری رح فاذا امن بعد ذلک
ای بعد ارتکاب کفرہ انتہی و در صفحہ ۱۱ و سطر ۱۰ جوارہ پوشیدہ مباد کہ صحیح جوارہ کہیم بہست
فی شرح الکلام قاری رح جوارہ بکبر الحیسم ای مجاورۃ العبد لہ انتہی و در صراح بہست جوارہ
بالکبر و الضمیمہ والکبر افصح ہست کہ کردن انتہی و جوارہ با لفتح معنی آب بسیار

در ترجمہ ہاشم می نویسد واجب ہی ہر مسلمان بر کہی صدق ہی یقین الایمان الی انتہی ان فی ذلک لآیۃ لا ولی النبی شیم غور باید دید کہ ازین ترجمہ کفار خارج میشوند و مجاہدین صبیان مسلمان داخل و حالانکہ کفار نیز ہمہ کلف بایمان ہستند بخلاف مجاہدین صبیان و شاید کہ مترجم سبب است ہنودان ہمان عقیدہ داشتہ باشد و صواب در ترجمہ آن است کہ فرض ہی ہر کلف پر کہ کہیم ملا علی قاری رح در شرح فقہ اکبر سیرہ را نیز بوجہ ای یفرض فرضاً عنیناً بعداً یحصل علماً یقیناً ان یقول ای الکلف لسانہ المطابق لما فی جنبانہ انتہی و در صفحہ ۲ و سطر ۶ والفقہ صفحہ فی الازل ترجمہ ملقب بلا متعجب ازنا بعد شش انفقہ عبارت ساقط کردہ و راہ ترا نمودہ و سکناً بکلامہ و الکلام صفحہ فی الازل و عبارت مذکورہ در شرح ملا علی قاری و دیگر مفسرین فقہ اکبر در صحت و در صفحہ ۱۰ و سطر ۵ و الایمانہ اذ وقع فی عمل من الاحمال فای بطلان جرہ بدانکہ لفظ ما ذل از ترغیبات مترجم بہست و صواب اذ است و در صفحہ ۲ و سطر ۶ فاذا امن ذلک مترجم بہ لفظ بعد ازین عبارت ساقط کردہ فی شرح الفقہ اکبر لملا علی قاری رح فاذا امن بعد ذلک ای بعد ارتکاب کفرہ انتہی و در صفحہ ۱۱ و سطر ۱۰ جوارہ پوشیدہ مباد کہ صحیح جوارہ کہیم بہست فی شرح الکلام قاری رح جوارہ بکبر الحیسم ای مجاورۃ العبد لہ انتہی و در صراح بہست جوارہ بالکبر و الضمیمہ والکبر افصح ہست کہ کردن انتہی و جوارہ با لفتح معنی آب بسیار

و سائر حق و حقیقت نیست که صدر و صفتی بزرگشت از او بزرگشت که این است و در صرح سید صدر است
 بزرگشت از او بزرگشت که این است و در صرح سید صدر است
 حد و صواب و در ال کی فتوحی فی حاشیه الذی بخار الخطای و تولد و طوفان الصدق الدال علی الانتقال من ملکة
 جنسی فتحو الی البصر الذی بکل معلومیت که طوفان الصدق براهین مقننه که طوفان شایده که طوفان غلبه و غلبه و غلبه
 و قولش رجوع کر نیکی معنی بین خطای صحیح است چه فقط صدر که در طوفان الصدق است بمعنی بزرگشت
 از ج است نه بزرگشت مطلق و نیز صدر با تحریک اسم است بمعنی بزرگشت نه بزرگشت از ج بزرگشت
 صحیح باشد از ج صد بفتح صاد و سکون دال بمعنی بزرگشت یعنی رجوع کر صحیح است فی انما هو الصد
 الرجوع و الاسم بالتحریک و منه طوفان الصد راتبه در تحریک و در ذکر افلاک و خطای است مختلفه
 مشتمله بر چهار بابی اعتراضات مولوی فصل حق سله الحق که از رساله الحقیق الحق و ابطال الباطل
 کرده شد و در حق و عدم نعم الاستعمال الاماک جمع الملکات بنشینان فی کلام من یوثق بغيره بل هو خلاف
 القیاس ایضا و جمیع الملکات و الملکة و اما الاماک جمع الملک بالضم کما فی الصحاح و القاموس
 مختصه اسمیال تعد من غیر التکرید بصری علی عدم استعمال الاماک جمع الملک بالتحریک مع کثرة الوقوع
 فی الاحادیث الشریفة و الادعیه الماثورة و نحو ورات البغاة الذین هم اساطین العلوم الالهیه
 و استعمالات الفصحایستند فی العریة فی حصن الحصین لما جمل الرجل قال لک الحمد کثیرا طیباً مبارکاً
 فیه کما یجیب ربنا ویرثه فقال صلی الله علیه و سلم و الذی نفسی بیده لقد اتبذرها عشرة املاک استنبه
 و فی وائل الخیرات اللهم صلی علی جمادات الافلاک لودت الاحلاک و سحت الاملاک و فی
 علیه اللیب مسجود جمیع الاملاک عجب که با وجود درج حصن حصین و تلاوت دلائل خیرات
 چگونه عبارت نموده از فلش چکید که عاقل الله منه خدا کند که این چنین نوبت از او کسی سیده
 و در صراط فی الزیاد الخاسر الصواب فی التوبة الخامسة لعل المقطع قاس لفظ الخامس
 علی خمسة و در صفحه ۷ و ۸ می شیخ شارحها الصواب شایسته لان الضمیر راجع الی المأمور
 ذکر و العجب من المقطع انه لا یفرق بین التکرید و التانیث و وجهه و صراطه اتوا فی الفصل الحق و ابطال
 تخلف من معنی حاویاً او جامعاً یا غلط و الصبح ای بصریست حیوانه او انیس بزرگشت شد و در ذکر خطای
 متعلقه تقریر رساله یعنی التقال که از رساله ابطال الباطل الشفا که در دست و در حق و عدم نعم الاستعمال

باز که می آید میزبان انتہی یعنی شراح فقره سابق معیار را با حفظ نظر ذکر کرده بود و میزبان با کمال و
 فقره دیگر میزبان را با نظر ذکر ساخته و معیار را با فکر عکس فقره سابق برای تنبیه بر آن که معیار اطلاق کرده شود
 میزبان نیز کما یطابق علی المکیال لانه قد یطابق چه قولش بل علی ان المقصود الخ دلالت می بر غرضی دارد و می
 چگونه معنی قول سید السخا ف لغت گفته شود زیرا که در کتب لغت عاریت المکیال و الموازن برابر مذکور شود
 کما فی القاموس الصحاح و اساس البیان و جمعه این درید که کتابی معتبر و لغات مشهوره میان
 جمهور در آن مذکور اند کما فی مثنوی وزن کرده گفته عاریت الشی فی المیزان که در تحریر المخلص در صفت
 و او سطر اینجا که اندر زخم شاح بر جاشیه نوشته قوله اندر زخم اصله اندر زخم چون در جمله ثانیه تسهیل یعنی
 بین مبن کردن ای میان مخرج حمزه و الفش خوانند پس گویا ساکن شد و سکون ثانی یعنی نوانه ظاهر است پس
 اجتماع ساکنین متحقق شد باید دانست که امر و محقق مدقق اجتماع ساکنین حقیقه است در اندر زخم و اعلم ان
 پس قول شکر گویا ساکن شد مبنی بر خطاست و شبه نیست در آنکه بر تقدیر تسهیل اجتماع ساکنین حقیقه
 نیست پس تقدیر مذکور از ان سخن فی خراج و نیز حمزه سهد زرع و ضیان در حکم تحرک است و در تقطیع بجای تحرک
 گرفته میشود و هم تر و رخاه صحیح نیست و سوال است که اجتماع مذکور و صورت بدل کردن حمزه دوم با الف متحقق
 است فی الحالین شرح الجلالین اعلم ان افاد صاحب النوار التفریل تبعاً للتشری ان قریه الابدال حسن
 و استدل علیه بوجهین الاول ان الحمزه آخره لا تغلب الثانی ان یؤدی الی جمع الساکنین علی غیره و رد علیه
 بان ما فی الخطا اما الوجه الاول فان تولیم المجره لا تغلب محله فی القلب لقیاسی و اما السکون فغلب فی المجره که
 کمال و اما الوجه الثانی طمان جمع الساکنین علی غیره انما هو مستغنی قیاساً و اما اذا سمع متواتراً کما یجھلنا
 فیستشبه به و یجھل فیکفیر و التواتر عن النسخ علی سلم و هو انصح العرب ایضا فجمع الساکنین علی غیره
 اجازه الکوفون او وصفه و سطر آخر لفتی عقل یعنی به حیث تهدی ساقه قدّمه و در حاشیه
 برای مثنوی شکر که زندگانی میکند و میرود و بر جا که زندگانی کند ساق او قدّمش است و چون بواجب جبر اقطار بر
 نکر که معنی امر بوط نیست پس اینست که زندگانی میکند سبب و دیگر آنکه مطابق اعراب ساقه مفعول
 قدّم است و قدّمها علی موخر و ترجمه مذکور غائب است پس تصحیح از ان برود و برود و نفع و است
 و در صفحه ۳۳۳ جابشیه امثال معاضه طرین شمر لیت شعری بل لاندات یوم و بنجوب فایض ملحق
 ای کاش دانستی روزی که مقرون میشد با و منوبی نده از جانب یکبار غارت از ثانی اصحاب از جانب

و من بعد و غیر محتاج الی الماده و هذا لا یتانی الا فی هذه العبارة لانه تمکک علی ان ک
 علی ما سبق و هو لا یصح تمکک العبارة فان کون الموجد و ذاع و مذکور من قول السابق
 اعنی قول الموجد و بما هو موجود و صالح لان یوصف بوحدة او کثرة الخ فادک و در صفحه ۲۹ و حاشیه
 و سطر ۱۱ انینان فی المركب بذاعاط فالواجب علی المحشی ان یبین مطلبه و یقیف بعد من کمال
 و در صفحه ۲۹ و حاشیه ۵ قول اول و کلام الخ اقول با تمکک من بعد داخل هو ان یدخل لوسط فی کل طرف و بعضه
 لا غیر از الکلام علی تقدیر ان لا یصح الوسط من تلاقی الطرفين و اما داخل بعض الوسط داخل فی کون الو
 مانعاً لانی بذاعاط فلایصح قول المکابها انتهى فیخبط اما و لا فلان قول الخ حشو لا طائل تحته و ثانیاً لانه علی
 تقدیر داخل کل لوسط فی بعض الطرف لا یصح قول الشارح فعلی الثانی یقسم بما یقصد و لا یقصد احدها و اذا لم یقصد
 من الماحد اعلم من ان یکون وسطاً و طرفاً و اما علی مزعوم المحشی المتخزع فالمراد منه هو الطرف و حده
 فالصواب علی زعمه حد الطرفين لا احدهما و احده من الوسط و الطرف كما هو یقصد و لا یصل
 فتخصیص عدم الصحة بقوله و کلامها کما بینة المحشی بعد عن الصواب و در صفحه ۳۵ و سطر ۱۲ و ۱۳ طابقان
 اخراج لا لا یوقوف این صدر نشین مسند تفاخر مطلبش تحریر کند تا کما ان عصمت ایشان متیقن گردد و در
 صفحه ۳۵ و سطر ۷ و کما فی القرآن و لا یعلم بنود ركب الامور و من تحریفه سبحانه لندکینه بیه علی شایسته
 الا فانک نعوذ بالله منه و الصواب و ما یعلم الا به فاحفظ و در صفحه ۱۹۲ و سطر ۱۳ اما ما حد طبعی مفتی صاحب
 لازم است که معنی این عبارت بجایه تحریر که قابل قبول بل بصار باشد ترقیم کند یا قابل تحریف خود شود و
 در انیه این کتاب قطعه تاریخ که از تاریخ افکار صحیح است تاریخ بلطبع طبع شده قطعه تاریخ از استادی و ولایت
 محمد سعید ادا مصله و طبعه بحکم استاذ طبعی یافت شرح صدر شیرازی که و بهتر نشد طبع کتابی در قرن نهم
 از سلفه و تا تاریخ تمام ترجمه و کما یطبع و طبع شیرازی شمسین علی التحسین بر همین مورخی
 و افرین از افرین برین و الا دانشی که شرح و یا حکمت از افق تاریخی شمار کردن از ممتعات تازه و ملائک
 و قادیان خامنه نه ستمه ستمه اول در اعلا و ممتعات متفقه و در صفحه ۵ و حاشیه
 و سطر ۲ از رساله قول الفصل فی جملة الوصول و انجاعات بمعنى المالمات این مهموز است
 که معنی آن بیان کند و در صفحه ۵ و حاشیه ۵ و سطر ۹ از رساله مذکوره و میت از جز مجنون و میت
 و در این است مفاعلن مفاعلن مفاعلن مستغفرتن مستغفرتن بدینکه قول بن کاکه از کاکه بدینکه

و در صفحه ۲۹

و در صفحه ۲۹

و در صفحه ۳۵

و در صفحه ۳۵

و در صفحه ۳۵

و در صفحه ۳۵

بهیچیه و بهو الاتحاد و شغلان به القول سوق ببيان التصديق و انما الكلام فيه بخلاف قول
 بنفشان الاتحاد فانه انما هي تفسيري الاجمال فاین بذاسن انك فاحفظوا و آنچه منتی صاحب غایه الیسان تحقیق
 السیاق ان زبان کلمات نشان رشته تحریر شده ان الرسالة المسماة بعلوم قد تولدت من ارباب العلوم
 الصواعق و اولها ارباب العلوم كما لم يتبع اول الزكية كغيره من جدي بوبت و القاص و فقل و الدود و لوه ننده بالذول
 انتهى و فيه رعاية البيان كورس و انما اياها و دودي العلوم الصواب في دوي العلوم لم يعميت ان يادي عمل في انعم دون
 الاعضاء قال لم يلد في شرح الفقه بها الا يكو صارت حقيقة عرفية في النعم و الكائنات الاصل مجازا و انما شيئا
 شرح التخصيص للمحقق التفتازاني سابع انفعال الا يكو في النعم و الا يدي في الاعضاء و بوب قطع البوع و العلاء
 انتهى و و تحفته و اوسطه از خلاصة النوا و شاتر و هم در لب مخرج و او با و هم و در هم ساکن نیشوم و هم
 دار و قید ساکن اینجا غلط است چه در متحرک هم نیشوم و در غلیست في الرضى في سمحت و انما التفتازاني
 وان كان المدغم فيه ميا او غمنا لان فضيلة الغنة فاصلة في الميم المدغم فيه و في الميم غنة و انما التفتازاني
 من غنة النون انتهى بلفظه و در بیان مسئله قیود اخترازا باشد غنة و هم در ذکر سرقة های منتی صاحب
 مثل بریند کلمات حکایت اول بر آنکه منتی صاحب به کام مکتور خود پیش جناب زبده العلماء می آید
 فضل حتی سلمه الله العزیز المطلق گفته که صاحب قاموس سقط را بقصد و قیود در مکتور و در شمار شاتر
 آورده پس کی را به کام تعداد فراموش ساخته و آن یک قریه سقط اللبن است و نیز در قول بنفشان
 و کسر ثانی آورده و لا تطیل له و در رسم گفته که بل الانست پس کلامش متناقض است و این به دو
 خطی صاحب قاموس را از تالیف افکار خود و از ادعای علم باد که اعراض اول از ان علیاتی
 که بر حواشی نسخ قدیمه قاموس مکتوب میباشد که قریه بنت بر سقط اللبن از صفت ساقط شده
 چنانچه بر حاشیه قاموس ملک بنابر مولوی خرم علی صاحب زید مجید که نسخه قدیمه است عبارت
 مذکوره است و آن قاموس در مطبعه العنایین بصیر مانع و عبارت حاشیه این است
 در نسخة السبعة عشر و ثلثی عتبة السابعة عشر و هو سقط اللبن ذکره و عتب الباسط
 انتهى و اعترض دوم از آن سعدی اقدی است که تیر حاشیه کتاب مولوی صاحب من مرقوم است
 و عبارتها بکذا و قدیم آن و بل لا تطیل له انتهى که از تیر تحریر الحلیین و نیز یعنی مباد که جناب عماد الصمدین به افکار
 حضرت مولانا فضل الرحمن صاحب متون من قصبة ملاوان الازالت قاموس فیوضه باز غلط از غلطای حضرت

بدین معنی بر آن سال نو متذکر خود غلام صاحب سال نگاشتند فی توکلنا انما العلم له واتی غلام این پاک
کینت و غلام صاحب سیرت را چه گفته آید بده چند عترت افاضات انبیا که کرده آنرا از طرف مولانا حق صاحب کلام داده
که بر آن معنی تعلق بر اذیت حق القال را شاد کردند اگر کسی ازین شرح افاضات بخش میبرد که آید که مردم هر را از جانب مولانا
نزدیک آید بود در جوابش میگوید که یک نعل شخصی از طرف مولانا نقل کرد و حق که این غلام صاحب سیرت است
میباشد که این از جانب مولانا است و بنفسا میگوید که این عترت افاضات از طرف مولانا است و سیرت را به نقل
کسی را عذر نمیخواهد که اگر مولانا میگوید که این عترت افاضات ازنا بسته آنوقت اگر جوابی بدهد
مضافه نموده آنکه اگر کسی ازین شرح افاضات که بر من بمقابل مولانا استم که بر من عترت افاضات کردند و خود را چه
ان عترت افاضات از طرف مولانا است و سیرت را به نقل کرد و حق که این غلام صاحب سال نگاشتند فی توکلنا انما العلم له واتی غلام این پاک
صاحب نقل حیات و علیه خلف بشید جناب مولوی احمد خان صاحب بهاد و صدراعظمین علی جوان بدین
از آن جوابها و هم جواب یک عترت افاضات او که بر قصیده مولانای مدوح مشهور کرده و میدان آنات از طرف
خود علم او نوشته بود نوشته مطبوع کنانیده بهیاب ارباب صدق و صفا کردند و زودشان فرستادند و این قصیده
سالهاست و مفتی آن تحریر جواب آنها عاجز شدند و هنوز مجیب نگذیده خلاصه اینکه این صاحب عجب را
بجز ریا و سمعه و اخلاق الباسی و شهرت خود و غرضی دیگر تحصیل علم نیست انتی روایت دوم روزی
مفتی صاحب که بمقامات عالیه عروج کرده بودند میفرمودند که توان بجمع بکسو نیز می آید چنانکه ازین
مساکین که جمع مسکین است در آیه کریمه فبالوالدین احسانا و ذی القربی و الدینامی و المساکین سبحا
ازین تقریر این مفتی فرد کسی که غمخیز خوانده باشد او نیز گریه می آید روایت سوم و میک مفتی صاحب
در مبنی التشریف میباشند خدمت فخر و جلال حضرت مولانا و در قیامه الوداد و تقسیم فرمودند و در آن
رقیه صریح بود که در مدح افاضات مولانا و انوار الخراف و ظاهر است که افاضات در مقامات مسکین
است و از آنجا که افاضات مولانا در آیت چهارم نایکه مفتی صاحب از تحصیل حج
ازین شرح افاضات از مولانا که در آنجا بهر مبارک شان معاینه کرده فرمودند که این شخص نور ایمان ندارد و نقد و
من شکر در انفسنا و مسکینات اما اگر مفتی صاحب این حکایات را نسبت بکذب و انحراف انداخته و
آنوقت اسامی بزرگتر که حکایان نقادان تحریر کرده خواهند شد و بحق من لم یعمل العدا لوزانها من حق و لیکن
آنکه در آن زمانه فی زده الامور و منه تعالی العصمة من النفاق و الشقاق و بنا بر اینچنینا و بین قومنا

باز در این
در این
در این

